

بسم الله الرحمن الرحیم

لقد منّ الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا
من انفسهم یتلوا علیهم آیاته وصلوات الله
الزاکیات وتحیاته الطیبات وتسلیماته النامیات
علیه وعلی آله واصحابه واتباعه واحبابه دعاة
قری الایمان وسعاته وولاة جیش الاسلام وکماته
وحماة حمی الدین وحماته

حمد منعم چنانکه می باید
نیست ممکن که کس ادا سازد

شکر نعمت چنانکه می شاید
گر چه جان و جهان فدا سازد

عدد احسان چو حد نشان نیست — شکر حق نیز تحت امکان نیست

آنکه ما را عقل و جان بخشید — بثمن بخشید و رایگان بخشید

زانکه هست آن کریم بنده نواز — بی نیاز از نیاز اهل نیاز

فیض بخشش همه بقدر و علا — از کمال جلال و استعلا

آفتابش مدام در اشراق — برتر از قید و مطلق از اطلاق

نور وجهش ز [illegible] پیدائی — مانده پنهان ز عین بینائی

ذات پاکش منزه از آهو — وحده لا اله الا هو

[illegible] الرحمن الانسان — الرحمن الانس علم القرآن

در کف قدرتش درون و برون — همه چون مهرها ازو و او بی چون

شکر و نعت پیمبر بر حق — کانبیا راست سرور مطلق

مذنبان را شفیع در عرصات — عاصیان را وسیله بهر نجات

بعثت او باعث امان همه — نعت او زبده بیان همه

لوح سطری ز علم محفوظش — یک قلم هر دو کون ملحوظش

همه را سوی اوست روی امید — در پناهش سیاه و سرخ و سفید

آستین چون کشید بهر دعا — زیر دامن کشید هست را

قول او وحی و فعل او فرقان — خلق او نور و خلق او قرآن

درد او بر دل شکسته دوا / بینوا از نوای او بنوا

خاص او بی توهم و اشراک / تاج و تخت لعمرک و لولاک

شیر گردون اسیر نیر او / مهر و مه سر فکنده بر در او

عرش و کرسی گوی چوگانش / لامکان عرض صحن میدانش

چشم بد دور دولت جاویدش / اولین فخر و آخرین خوشش

طاق شش در رواق نگاری / آفتابش همای بلند سیار

آفتابش غلام چتر بدوش / آسمان از هلال حلقه بگوش

شاه و شمش گدا ز دست نیاز / جبرئیلش پیام رسان

گوهر صفت ذات خود چون صفت / من رانی فقد رای الحق

شاه یوم جزا عطوف رحیم / غوث عالم بهار دف رحیم

سوی او قبله عبادت ما / کوی او کعبه سعادت ما

نعت پاکش کرا بود یارا / حرز جان نام او بس است ما را

صلوات و سلام حق دائم / قلم و لوح تا بود قائم

بر وی و اهل بیت و یارانش / شیخان و دوستدارانش

در منقبت صحابه کبار

خاص آن چار سرور منصور / هست جنت ز روشنی شان نور

چار رکن متین دین قویم / چار حصن حصین ملک قدیم

پادشاهان چار بالش دین / شهسواران عرصهٔ تمکین

خاک نعلین شان گرفته سپهر / سرمه سا کرده دیده مه و مهر

در تولا اگر ز ایشان یکیست / هر یکی چار و هر چهار یکیست

هر یکی زان شموس حقانی / بود بر جای خویش بی ثانی

داده هر یک بعدل و احسان داد / چار سوی جهان از آن آباد

حرم قدس جای ایشان باد / سر من زیر پای ایشان باد

پیشوایان امت [illegible] / [illegible]

موعظه در ذکر متابعت رسم در کتابت قرآن و باعث نظم این غرر مسمی بربیع القرآن

بشنو ای کاتب کلام الله / باش از رمزهای حق آگاه

فرض آمد نهادن گردن / رسم را متابعت کردن

حفظ آن لازم است بر کتاب / هست مثل آن چو جزو کتاب

ان [illegible] الله [illegible] / [illegible]

سرور آنکه در جهان علم است / بر خطش سر نهاده چون قلم است

گفت [illegible] بخط آن عوام / شد خلاف خط امام حرام

[illegible]

ره نمایان راه دین هر جا بر / کرده اجماع بر همین گفتار

زانکه اصحاب و تابعین کبار / همه سر آمدها در دین مختار

خاصه آن چار تا خلیفه حق / که از ایشان گرفت حق رونق

بعد جهد و تفحص بسیار / بر همین رسم داده‌اند قرار

هرکه اجماع را کند انکار / موجب کفر او شود این کار

لاجرم بنده سفیه فقیر / جاهل صرف ضعیف حقیر

از رسایل گرفت لب لباب / تحفه از پی اولی الالباب

صاف و شیرین چو شهد ناب زلال / از سر دل برد کلال و ملال

جامع و مختصر چو در ثمین / نافع و معتبر چو یار معین

بوستانی پر از گل و ریحان / شهره گشته بمجمع الغفران

چشم اهل کمال ازو پر نور / باد عین الکمال از وی دور

بگذرد چون بچشم درویشان / دارد امید فاتحه زایشان

یا رب این نسخه را رواج و بهی / بخشش از قبول تاج بهی

فیض آن بر دوام جاری دار / که رود هر طرف چو ابر بهار

مقنع سنت و عقیله سعید آن / زبده سنت جمیله شرحیان

معنی آن صریح و لفظ فصیح / عام فهمست گرفته تشخیص

پیش اهل سخن بود پسند / سخن عام فهم خاص پسند

قدر این نسخه آن زمان داند / که ازین در کتابها خواند

نظر سفلگان بود بهنر / عیب جو عیب آورد بر سر

ایکه خوش آمد و ستی که چون بیند / بمحبت ز راه بر چیند

خورده بینی اش سخته آسان است / لیکن ایجاد کردن جانست

سال رفع سوم این اطلال / ثبت میکرد پیر دیرین سال

ناگهان ماه کامل امید / سر شد از زلال چون خورشید

تیر بر لوح ماه سیم سرشت / نظم حیدر به آب زر بنوشت

۱۲ ۱۲

هر که در وی نظر کند بیناست / سینهٔ او بنور حق سیناست

تا ابد نور آن هویدا باد / وآن سواد دلش سویدا باد

باب اول در حذف منقسم است به سه قسم قسم اول مشتمل بر وصول و فروع فرع اول در کلیه

تا باب اول کنم ز حذف آغاز / اصل و فرعش همه نمایم باز

میکنم از الف شروع در آن / راست گویم همه حقیقت آن

مرد ما گر صاحب نظر آید / از سواد علوم دیده ور آید

زینت آن بنگرید نور آله / چون آینه روشن ماه

هشتم اقتدا به لفظ مصحف | محو گردد حروف در مصحفی

صوفیان چون فنا پذیرند | در سراپای خلق حق نگرند

فصل اول در اجتماع الفات و متفرقات دیگر

دو الف یا سه گر بود یکجا | حذف گردان همه مگر یکجا

مثل یا ربّ تبوّءا آدم | چون آمنّا متّم و آتینا هم

مطلقاً حذف کن ز یای ندا | هم ز های تنبیه همه جا

همچو یا ایّها و هانتم | نیست بین یاهنا و هاؤم

تا اول امر واز سؤال ببین | وسئل و فسئلش مثال

در میان و لام در همه حال | چون حلال و ضلال مثل خلال

از پی لام جاره و تاکید | الف ال از آن بحذف سعید

لِلّٰهِ و لِلرَّسُولِ و لِلْاِیمانِ | لَلَّذی لِلْهُدیٰ مثال ثبت

فصل دوم در اعلام از حذف الف اسمای اعلام

در علم گر ثلاثی است فزون | هم ز حذف گر کجا شده مصون

عربی راست حذف بهر حال | عجمی را به شرط استعمال

چون سلیمٰن و اسمٰعیل | ثابت آمد ولی اسحاق مثال

هم ز ها من نخست شد ثبوت | با زیاد و آدم و هاروت

هم بداود نیز در طالوت	باز قارون و باز در جالوت
وز همین حذف ساز هامان را	شد برین اتفاق امامان را
صالح اسم بی الف بنگار	در صفت لیک ثابتش بگذار
الف خالد سجا نبویس	لیک متکلا را بانبویس
جای سر میم و لام موضع یا	کمرش کاف در میان دو یا

فصل سوم

الف تثنیه چو در وسط است	حذفش از وجهات رسم خط است
همچو هذان همچو برهانان	فذانك دگر اضلنا
بین برجان تکذبان تمام	ظاهرست اختلاف آن تمام
هر طرف ثابت آمده بی قیل	هست قالا اتینا ذوا تیل

فصل چهارم در حذف الف جمع مذکر سالم

هم ز جمع مذکر سالم	حذف گشته الف نه هر عالم
چون بود دو راو کثیر دون	ظلموت از شرح صابئون نحو
آخر قاریات وطهرا را	هست طاغوت ثابت در جا
کاتبین را ز نقطه انگار	کالنشء ثابت است در کشر
نیست از روی مورد الطابان	کثرت دو ز شرط لازم آن

الطائفين و الضالين ... في ذلك على ان تتبع مصاحف العراق العتيق القديمة فوجدت

ثنيت وما كان منه ... المصدقات ... والصدقين والسمعون ... العلمين والصبقون

زانکه بسیار لفظ بی تکرار / ز محل تافیه تجانف قرار

غیض بین عزمین بتوبه بمر / حذف وی گفت قبیحین نظیر

لیک مر همزه دا و مدّ عمر / چون بود مدّ بود بالف بیجا

همچو حاقین همچو ضالون هم / سائلین است تابتون سیم

و سلیمان که وانی باقی است / بی الف جمع لفظ ربانی است

جمع قتال هم ازو است خبیر / لیک بیرون شده همچنانی

اسم فاعل عبیر هم آید / الفش مطلقا بحذف باید

فصل پنجم در حذف الف از جمع مونث سالم

هم جمع مونث سالم / شده حذف الف بالاتمام

دو الف گر بهم شود پیدا / هردو را حذف سازد املا

همچو عورات قانتات و ثبت / صفت است صلحت و نبت

غیر وضّات و لفظ الحیات / که بشوری است هردو اثبات

نیز آیاتنا و هاست علم / دو هم یونس و سوم هم

الف و او هم سموات است / که حم سجده اثبات است

بیّنات هم مگر بسا آل / شکل ثابت است از اول

زانکه حرفی کسی بجمع نخواند / الف هم بتحت حکم بحذف ماند

نیز در سیئات الف ثابت	آمد و شکل همزه شد فایت
عکس آن هست ثبت در رحمن	صورت همزه اش بیا میدان
بر سر واو نون نجوی صلوات	که در و شد خلاف نیز در وا
هم هو یوسف بقول بعض ثقات	لفظ ایات را بود اثبات

فصل ششم

چون شود جمع تای جمع ضمیر	حذف گردد این الف بهر تقدیر
چون جعلتموه چو اتیتموه	با قتلتک گیر انزلنه

فصل هفتم

الف فی عدد بجز ثلث	چون ربع ثنی و چو ثلث
واحد و ثانی و مثالها	همه را ثبت الف همه جا
زانکه آن نیست در عدد داخل	بلکه از وی خبر شود حاصل
شد به اثنا عشر الف هر جا	آمد احدی ولی بیا هر جا
صاحب منع آن ثلثم باد	لفظ الاف اکثر و بیان
یعنی اثبات داخل ثبت است	بسملا ز حذف در گذشت است

نوع دوم در حذف الف کلماتیکه علی الکلیه محذوف است

آن حروفی که جمله محذوفند	اطراد انه با تو معدودند

در بیان آرم اینک ای آگاه | ابتدا می کنم به بسم الله

الف اسم از و شده مقصود | در فواتح نمل و اندر هود

هم الله علم و رحمن | هم خلق و از اله حیان

از تعالی و از بلغ و علم | هم ز ایلف الرحیم و سلم

هم ز ذلک اولئک لکن | [illegible] تشدید باش یا ساکن

هم ز فتح تمام آن کن گوش | [illegible] لکنه و اللهم

ور بتابه مسجود و اصحاب | باز آنهم و بس خلیف ها

از ملکن بگر نصاری را | یا مسکین بس یتمی را

بس السوی و بس لقد هم | [illegible] الکبیه [illegible] المسلم

[illegible] با آثره [illegible] | یا بسقط مضعفه میدان

کالضمیر است و علیه | یا جمیعه [illegible] از صوم

تند و سیر تزا و دوان | یا بل ادراک جمله [illegible]

یا لفتنیه [illegible] | [illegible] [illegible] آکلون

یا [illegible] تدارکه دیگر | المجالس [illegible] بنگر

مطلقا و ان ملئکه مرحبا | یا المغرب [illegible] و عدنا

یا سلسلا خبثت و سلطن | نیز اللت یا شیطین [illegible]

۱۳

۵۲

بانهٔ آلئی ست و کسالی | گر چو شیطن شده ست هر جایی
گر گشته ست خطایاکو | چون خطیهم و خطیکم
ور ملقوه از ملقوا نیز | از ملقی و از یلقوا نیز
بعد خامی یخادعون هر جا | بعد طا یظهرون هر جا
پس تبارک بدان لیرکنا | با فزونش مبارک ها
چون بود بارک سوای ضمیر | و اسما با الف بکن تسطیر
لفظ سبحن همه بحذف گذار | آخر ذاریات ثابت دار
نزد نافع امام ربانی | همه اثبات الالف ثانی
لفظ طیبه هر کجا آید | غیر لیس بی الف باید
نیز سبحن و لیک سبحان | شد ثبوتش بگو بقل سبحان
همه آلئن بغیر حین فیشاء | هر دو الیکه را بظله و صاد
هم کتب ست غیر حایل | آخر رعد با بکل اجل
نیز حجر و کهف اثنا نی | اول نحل آخرش ثانی
گر بود غیر ذکر ارض مهاد | باید انجا الف بجای مهاد
لیک البته گر بارض اشهاد | الفش را بحذف گفت اشهاد

فرع و حذف الف حروفیکه با نفرادها و بخصوصها صحیح و

هر چه آید زیر ضابطه است — زین سبب گفتم تمام بی کم و کاست

وانچه از ضابطه بیرون آمد — آرم اینجا که چنان بسیار آمد

مَلِكَ مُلكَ مِلكَ مَلَكَ و لی — هم کبائر بجهم و در شوری

الذین صُحُف تشبیه هم — عَهْد و اعْهَد است با وی همچنین

در بقره لا تُقتلوهم و ان — نیز حتّی یُقتلوکم خوان

پس فان قتلوکم انجا — همان قتلوهم حتّی

قُتِلوا نیز آخر عمران — و ربنا پس لقتلوکم وان

همچنین است قاتل معه — کال عمران شد ست موضع او

در بقره بعد دال فاده — تقرب کذّبا آخرین نسا

آمده قسیّه بباید در — نیز للقسیه بدان بزمر

هم قیما در ابتدای نسا — نیز الا اتّا ست آنرا

هم ضعفا من همّا زثقات — نیز اثرهم بو الصافات

آخر مائده قیما دان — در حج آید یقتلون زمیشان

پس با نعام و مائده کن رو — تا به طینی و جا رساله

گیر انج و جا شکری یا — خاص اثقال لفظ آمد

و رخلف دسول و دیگر — جای آن تو بدان گیرانه

۱۴

بطل مما هود و اعراف است ... کذب اول ز مرصافت
هم ثمود با بر هود و نحل و نبا ... هل نجزی در ابتدا سبا
آخر عید لفظ الکفن ... هم عطوا اول فلاح و دو با
شد عبدی بفجر و سته ... لنحدث بکهف بسته
انبیا را نبیی عود و سیدان ... هم حم است و قل آخر آن
شد لقمان فضله زین راه ... فتح را عهد علیه الله
نیز اتی رحمت است بهم ... گر باید نیشه ... معلوم
هم بقلی دو جا بغیر خلاف ... یس نیس آخر حقاف
یس زخرف برای حذر و ... هم عبد است قل با او کو
ایه المؤمنون بنور قصر ... هم ز زخرف ایه الساحر
هم ز رحمن ایه الثقلن ... در سال المستق آخر دان
گر از نجم عادا الاولی ... الف ال بساز ناپیدا
لام با واو وصل جای سازی ... از بیان شکل همزه اندازی

فصل در کلماتی که حذف آن مختلف فیها است

باز این لفظها بدان تجلات ... طیف اول آخر اعراف
ز آل عمران تقیه برگیر ... کن سبحان کلاهما تحریر

بسیب

و سبب

ز ... ف

... ب

الف ...

...

... ع

۵ ۲

بجز انها ز ... بالا الف ...

بصیغه اسم

فاعل ۱۲

بعض المصاحف اهل الكوفة قال اری تعلم الفؤاد

بغیر الالف و فی المصاحف اهل الکوفة قل کم لبثتم قرأه قل کم لبثتم بغیر الالف فی الطرفین و فی سایر المصاحف

١٦٠

مایده را دوم سکین ست ❊ ستة بنیا قل کان نخستین است

فلق الحب و النوی سیداست ❊ یبسا لا تخف در طه است

سبحان کل ییح را اسکان ❊ حجر او بکهف در فرقان

هم بدالی بموسنون نسیان ❊ قل کم و قل ان در آخر آن

نمل را انه فنظرة بنظن ❊ بعد سیم جمالت سبکر

شد یکی فتح بسوی حج راجم ❊ یتواقع بواقعه واقع

هم بصدیق نمل و روم بدان ❊ هم بسیماهما در آخر فرقان

در نصیف شد اختلاف بیان ❊ در بقره در نسا و در فرقان

تتبعان یهود و احزاب ❊ در حدیدست خوبتر در یاب

ارءیت الذی سر ماعون ❊ ارءیتم همه برین قانون

خاذن ست فردهن سیا ❊ فکهون است فکهین برجا

نیست یا هر گز اندرین کلمات ❊ در الف آمده ست حذف و ثبات

در حروفیکه ذکر آمد و در سقنع و عقیله که اصولند نباید

جزری نیز نشد واضح ❊ گفت حذف سقیة الحاج

همچنین در عمارة المسجد ❊ حذف فرموده ست آنمرشد

نظم مور و جود حذف نسبت ❊ با ثمر و نه نقوت گفت

نیز لفظ عِبادَنا و عبادا و	هم غِشٰوة ز جاثیه یاد
بَیِّنٰتٍ جَنّٰتٍ نیز گوید صحاف	هم فَتَعٰالَی ه بسوره احقاف
شد ز بعضی کتابها مفهوم	گر مُلٰاقی بحذف شد مرقوم
هم نقل یا بمصحف تنزیل	مطلقا آمده است بی تفصیل
فلَایِنکُم ز اینکُو تمام	مختلف شد بشرط استفهام

در اختصار

آنچه اینجا نگفتمت محذوف	یکی از سه وصف وان موصوف
یا موافق بود بقراءتها	یا بود اندر آن الف برجا
یا بود ساده از دل من	چون بنیان سرشته شد

در بیان حروف که اثبات آن ثابت است

هست در لاتخاف ظلما را	بر الف اتفاق در طه
حرف اطعام و در بلد برجاست	فخ ایج از فلاح هم پیداست
لفظ سحّار و کاتب حسبان	هم اناما در آخر فرقان
حاش را این الف که بعد حاست	نزد جمله باتفاق بجاست
وانکه حذفست هست در آخر	نیست در لفظ و در قلم ظاهر
وزن فعّال و فاعل و فعلان	هم فعّال و فعال و هم فعلان

نیز فعلان و مفعل و فعال — هم فعال و مفاعل و افعال

هم مفاعیل و مفعل و فعال — با فعالی فواعل و فعال

وانچه کم از رباعی است بجاست — وانچه در وی الف بر اشباست

جملگی فعلها و مصدرها — الف منقلب ز واو و ز یا

همگی ثابت است در همه جا — جز جز و فیه گذشته مستثنی

چون بحار و مشارب و طرقات — ساحل و شاطی و شفا و فرات

کان مرجان و کان فرع و غراب — سارب و سار و سامی و کستی

طالب حیثین حدایق و بنیان — باری و بالغ و بیان تبیان

با نکاثر خزائن و اموال — با تفاخر تغابن و انکال

پس شراب است یار دو کاوس — هم حساب و عذاب و هم ناقوس

خابی و کفار و شارب و کبا — کاهن و حاجه خیاح و ثبا

با الوقع فواکه و الوان — با مقامع کواعب و اوثان

لا تمو لا زنی نکاح و طلاق — با تجارة امانت و میثاق

با رجال است ثابت و دیار — با اساس قواعد و ابکار

هان و حسبان رواسی و اعلام — قاری انسان بتواضع اقدام

صادق و کاذب یخاف و دوکار — قابل و قاتل و بیطا بلاد

الحوادث جهان الخالج فرات — بازمیقات خالق وافوات
هم موازین هم قناطیرات — بازاسفار وسیر اساطین
بامنازل منافع ومیرات — سارعوا استبقوا الاجداث
جاهدوا احاق خالد وهیبات — لات حین قادر غضبات
خاب خابوا قیام واسحار — بامعانی صیام واسحار
بانراضوا شفاعت وام — بافلان وحاجز الدام
باینا دونا [illegible] — بایمار دون الو [illegible] سناد
هم سعالکد جوار وپیر خلد — بامارق سوا خرصحیات
بین فواد ومنا مرواق وسیاف — باانا سی وعاصم زرق
سابقوا قاتلوا عماد وکبار — باب والباب بالعروه جیاب
دامتا زواج وقاصر ومن — بازقطار صابر ومن واق
طال واکواب وقاطیرات — حال ترتاب وحاویة واقع
ذایق وذایق باطعام — ضایق ضاق بانتقام
بازاصابح وقاید — تیزاصلح جایم واسرار
استقاموا مصابح — لاتخافوا موالح والصا
بالصافی رهار ورف — باشتعالی حسانات سماعیات

هاجز قام قانت وعاید	بأذ واعدل کانت شاهد
ذکر آنچه فیهاست بی‌حاصل	زانکه مجریست دور بی ساحل
مختصر یا کثیر محذوفات	و آنچه پس ماند ماند در اثبات

قسم دوم حذف یا مشتمل اصول و فروع اصول فصول

فصل اول

میشود بعد از آن یا را	نیست مارا اگرچه آن یا را
گر یکی حذف چون دو گردد جمع	گر بود دو مشیر ولا است جمع
چون نبیین هم آمیین	لیک ثابت بود علیین
یا بود بر طرف چو نستحی	چون فی لی اللہ لیستحی یحیی
همچنان چون ولی اللہ	یای مفتوح گشته ساقط او
آمدا تا دو قول در یحیی	هر دو هم گره اهل فضل نهی
لیک چون فعل شد قرین ضمیر	آنزمان هر دو یا بکن تحریر
همچو یحیین مثل تحیینکم	فحیینا بدان حیینم
نیز در سیئه دو یا آید	در فروعش چنین بجا آید
سیئا سیئه چو السیئ	کهفا هم تهیئ هیئ
باشد حذف نادرا	لیک تحیم ثابت دو جا

۲۰

الف وحذ بحذف اليا	فی ترائ مجبورة الشعرا

فصل

حالت رفع وجر بنه بی یا	همه جا ناقص منون را
لیک ثابت نویس بی تنوین	همچو باغ لعال ستسین

چون مصلی طوی سوا	فصل	نیز اگر بعد فتحه وا آید

مطلقا کن بحذف یا املا	آن منادی که شد مضاف بیا
نه چنانکه قال ابن ام یبنئم	همچو یقوم یعباد بیاب
که بیا شد چو در زمر	یعبادی بعنکبوت نگر
شد باجماع ثابت و بر جا	الف یعباد در هر جا که

فصل در یاات زواید

شد به تجمه حذف یا در حریر	که به کسره کرده در تحریر
اتقون ارهبون لا تخزون	یعنی لا تکفرون یا تخافون
سیطیعون و کذبون	تقتلون ان تکذبون
ارسلون ان تفندون خلاقون	شرکتمون و تعبدون
یا سیهدین ارجعون	بار تستعجلون بالوعد
نیز لا ینطقون کیف نکیر	نیز تستعجلون بدا نکنا

فاسمعون یس دعان نیز الم — وتقبل دعا یس یستقین

بازان نطعمون فاعتزلون — باز یهدین نعبد ازان تبقون

ان یردن لیعبدون حنین — ان ترن ان یعلمن یحیین

پس لتردین صال المتعال — اللذ در التنادی در حال

باز لا تفضحون دان عقاب — یا ولی دین الجوار متاب

باز اتبعون بدان مضضم — وطهر آل عمران بهم

باز اتشرکون خبر تصر جا — جهز با عرف مهتدی بی با

باز کیدون بغیره بدان — غیر یس اغبدون خیان

در فروع یا مشتمل بر فصول فصل

هست الهمه لغیر از یا — لفظ اللائی سبحان هر جا

ز آل عمران تکرمن اتبعن — هم سبحان بکیر اخرتن

وبشائر سوف یؤت الله — هم الغام قد هدان بین

نیز در یوسف اتعلیم — باز اشرکتمون در ابراهیم

باز تسئلن یوم یات هود — هم طه الذین نیز موجود

نیز در کهف سبحان آمد — یهدین یؤتین در آن آمد

هم طه هست لفظ تتبعن — مؤمنون اتمدون زین فن

پس نگر سه تکین کان بی یا / درج و فاطر است ملک و سبا

یحطمنکم کن سوی نمل معلوم / هم یهد است نزد عجمی و روم

نمل را هم بهدی ست اما / شد باجماع لعبد الشمس یا

اتمدونن است واد النمل / باز اتین الله فی النمل

باز کالا تفندون و سبا / و سبا کالجواب نیز حنین

تشهدون هم نمل و ان یحیون / باز ان ترحمون تخزون بس جا

هم بصاد آمده لفظ عذاب / هم بر عد از متاب و هم عقاب

هم فبشر عباد تا بزمر / با فما آتین شش بند ز بقر

یسی یا اکرمن اهانن هم / پس بیاد المناد هر دو هم

اهدکم هم سوی مومنون جایم / همه بالاتفاق کن تسلیم

فصل در حذف یای ابرهیم

اندر بقر کن نظر یا بن هیو / گر حجازی بیاست قبل ابرهیم

ز امام عراقی و شامی / در بقر حذف یا شده نامی

لیک غیر بقر بهر جایی / هست بالاتفاق با یایی

قسم سوم در حذف واو و فصل در اصول

واو چون جمع شد فزون از یکی / جز یکی حذف کن همه بیشکی

۲۳

بالاتفاق والهذا قال بالیاء

والنون و لم یقل بالنون

چون تبوّؤا چو یستوون فادّارءتم	همچو تؤیه تؤی و تلوو
کن زیک واو حق آگاه	لیسوءا اخبا کمه موءده
لیک چون ضمه نیست در آن داوا	هر دو ثابت گذار چون نووا
صاحب بده زیر حذفش ببر	از حسیله دلیل آن آورد
لیک اندر تبوءو الدار بیش	بی الف واو یستحیا وارش
خاصه حذف کن بهیچ مکان	یدع الانسان اول سبحان
همچنین یوم یدع در قمر	در علق هم سندع ازخبر
هم بشوری یمح باختیم	صالح المؤمنین در تحریم
لفظ صالح اگرچه بسیار	الفش ثابت هست در همه جا

فروع واو

فصل در کلمات با حذف واحدی
اللائی و نون نجی المؤمنین

الذی التی و الی	یا الیل و ان و الی
حذف کن لام دوم ایشانرا	همچنین از فروعشان هر جا
شکل لی است مثل الی	چون شود از حروف جر پیدا
لیکن اللعنه و فروعش هم	لعو و لؤلؤ و هو و لات و لم
اللهب اللطیف و لوامه	لهو و لام آمده است در عامه

حرف تهجی ز هر بنا بگیر / از دو نوشش یکی بکن تحریر

تیز تیر نشد چو او خامه بسیر / [illegible]

باب دوم مشتمل بر زیادت حاوی بر سه نوع

خامهٔ من اگرچه خاشیست / نخلش سخته دست اهل سیاست

در کف او کلید هر باب است / سخن او چو آب ناب است

حبذا طوطی شکر گفتار / که بهر دو بنائش ز منقار

دلبری در هر بنا عیاشی / میکند جلوه های شماسی

سر نهد در بحور ناسی وا / لولوی آنگون نهد تکبار

مشک سعی ده در آستین دارد / عنبر تر براه سعی کارد

هند و چین از نسیم او خوشبو / حبش و روم در قلمرو او

چون شد دسته ناشین سر / دسته کند ز سنبل تر

میکند از سواد مشک اگین / هند در روم کارخانهٔ چین

چون بپوشد کلاه زنگاری / اطلسی گیند قلمکاری

قد او سرو بوستان جمال / گل و ریحان چه سبزه اش پامال

نخل پر میوه در خزان و بهار / هر که بر خورد از دست برخوردار

سر نهد لحظه لحظه در جایی / در سرش هست طرفه سودایی

حذف آورد سر بسر در دست / بهر زیادت کنون کمر بست

۲۵

چون ازین دشتها قدم برداشت / اندرین شهرها علم افراشت

بر سینه ام شد چنان محکم / که سر خویش یافت [illegible]

نوع اول در زیادت الف مشتمل بر سه فصل

فصل اول در زیادت الف [illegible] کلمه

پس الف را نخست افزون کرد / از پی واو جمع اسمی فرد

چون ملاقوا الله [illegible] / چون فالقوا و [illegible] سلوا

[illegible] / شل ذو [illegible] کرمی

لیک آخر ست الف [illegible] / [illegible] واو [illegible] امرؤا [illegible]

فعل مطلقا جمع [illegible] / الف از بعد واو باید کرد

همچو اذ قالوا [illegible] / [illegible] تتلوا [illegible]

لیک محذوف گشته [illegible] / [illegible] کان [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] عتق [illegible] / [illegible] الله [illegible]

[illegible] / [illegible]

فصل دوم در زیادة الف متفق علیه

من عجائب نفایس

[illegible]

هم چو عائذ اخیر آن تا — نه زاید آید فاین تا و تعا

حرف نیز بعد شین لیشای — هم لکنا بعد نون در دو

نمل او لا اذبحنه هم — بعد لام و الف الف کن صم

و شایان و یا دو جا کن بس — یعنی لا تایئس و فلم یایئس

هم بلا تایئسوا بس از تاوان — همزه را شکل نیست ...

آخرین سلسلا هم ان — آخرین ثمود آ چار مکان

اول آن ثمود آ اندر هود — آخر قصه به سه شد لثمود

نزد عاد اهل کتب حسبان — یا نه در نحب یا نه در فرقان

هم ور اخراب الظنونا را — الرسولا و السبیلا را

شد بدین اتفاق جمله امام — شد خلاف شان یا اتفاق تمام

فصل سوم در زیادت در کلمات متعلقه الف الحاق

هست در هر دو موقنا — هر دو را می شد الف پیدا

و نخست اتفاق صاف آمد — در دوم اندک اختلاف آمد

هم تفجیر در مربی ... — جای نیز یا آید الف ...

تو بیر او لا اوضعوا بنگر — که دو هم الف بود بهتر

لو لوا چونکه آید منصوب — سا ... اخشن الف ...

٢٧

لیک در هیچ بود بی لا رسم	غیر آنرا بود کسی ها رسم
ورنه بود اهل رفع یا مجرور	مطلقا بی الف بکن مسطور
گاه لی را بود الف بخلاف	لیک ترک زیادت اند صحاف

فصل چهارم در حکم ابن و یبنؤم

با الف هست ابن غیر خلاف	همچو قال ابن لقم در اعراف
لیک در یبنؤم ای نامی	نیست هرگز الف بجز شامی
گرچه هست از امام هم مروی	که الف هست آن نظر بدوی
زانکه ز اهل حجاز و ز اهل عراق	بی الف آمده علی الاطلاق

نوع دوم در زیادت یا

کن بیاهی زیاده گوش نام	نبأی المرسلین در انعام
هم بیونس حدیث من تلقای	نیز آنآی نحل را با یا
همچنین در حدیث من آنای	کن طلب جایش آخر طه
اول روم آخر و لقای	من وراءی حجاب در شوری
پس بدا حزاب غیر یا دریا	فتلقوهن من وراء حجاب
یا پس از همزه برافزا نعم	ملکه را ودر فرعش هم
حال جر چون شود مضاف ضمیر	یا در آن برفزا بهر تقدیر

أفائن متّ انبیا یادوان … آفائن مات نیز در عمران

هم بأییدٍ بداریات اندر … اول نون بأییکم بنگر

اولین راست دوم بیش عشر … در دوم اید آیده آن بیش

جزری گفت در چهار خبر … الف آید زیاده در تحریر

نوع سوم در زیادت واو

واو زاید بعد همزه نما … در اولوا اولی اولات اولا

سأوریکم اگر شد بخلاف … لیک او هست اندران مصحف

مختلف در اصلبنکم است … کر ربطا و طله غیر شرف

لیکن استعمال نیست در اعراف … کان بود غیر واو غیر خلاف

باب سوم مشتمل بر رسم همزه مشتمل بر یازده فصل

چون قلم در نوشتن آمد راست … شهر باب سوم بیا بنهاست

رسم همزه در آن نوشت بزیب … برساند کار خویش بسر

مهره مهر گرم رانده سپهر … کاغذش گشته چهره مهر

فصل اول در رسم همزه ساکن

گر وا ساکن است اظاهر … مطلقا چه بقطع چه در آخر

پیش ما قبلش ار زبر باشد … با الف رسمش ار خبر باشد

۲۹

واو بنویس گر بود مضموم / ور بود کسره [illegible] بوم

همچو آئذنت چو اؤتمن یا سا / همچو جئتک اطمئنا ائتِ

نیز هیئ لهیئ است بیا / لیک محذوف گشت از رؤیا

همچنین بعد [illegible] کادر / همچنین مطلقا بدان [illegible]

نیز از مثلث اندر [illegible] / گرچه [illegible] است اندر آن بخلاف

لفظ یا تل بنویس هم مگری / همزه اش ساقط است [illegible]

فصل دوم در حذف همزه که بعد او واو است

تا دو لام نیز حذف گشته / چونکه با واو و فا خورد [illegible]

همچو ولهم چو فات چون فانوا / همچو وائتوا [illegible]

فصل سوم در رسم همزه که در ابتدا واقع باشد

همزه در ابتدا کن با الف / چون الی و اتوا آکن [illegible]

گر درو اصل باشد حرف دگر / چون [illegible]

[illegible] / [illegible]

کردو [illegible] همزه [illegible] / وصل کرده [illegible]

[illegible] / که او است همزه اش [illegible]

فصل چهارم در اجتماع همزتین

۳۰

در کلمه چو دو همزه جمع آیند | یکی از هر دو حذف بنمایند
آمده اختلاف از مردم | کاولین ساقط است یا دوم
چون ءَأَنتَ ءَأَشْفَقْتُمْ | یا ءَأُنزِلَ دگر ءَأَقْرَرْتُمْ
پس ءَامَنَّا لمهتدون بآیات | هم أَئِفْكاً أَئِنَّكُمْ بر جا است
غیر این چند جا که بی کم و کاست | با الف اول و دوم با یا
شعرا الحجت أَئِنَّ لَنَا | خاص و قصه بدان أَئِنَّكَ
پس أَئِنَّا لَتَارِكُوا باشد | که بصافات جای او باشد
پس أَئِنْ دان و اول یس | هم أَئِمَّةً بهر مکان همچین
زآل عمران أَؤُنَبِّئُكُمْ | هست با واو همزهٔ دوم

فصل پنجم در همزهٔ متحرکه و متوسطه

همزهٔ متحرک چو در میان آید | حرکتی دیده هم نشان شاید
پس الف جای فتحه با کسر | ضمه او واو کسره یا کن
چون سَأَلَ تَقْرَؤُهُ مَسْئَلاً | مگر اندر لاملئن هر جا
اطمأنّوا واشمأزّت هم | هر سه ا حذف همزه شد محکم
لیک اگر همزه فتحه دار بود | یا ماقبل کسره دار بود
پس ماقبل تابع انجا | چون مؤجلک چو نقرئه و قیمنا

فصل ششم که در همزه که با شکل خود جمع شد

همزه چون جمع شد بما نندش	حذف باشندش و نمانندش
ماند آن حرف ثابت و مزبور	قبل این هم شده اشیمن کویر
چون یَؤُسًا و نَبِیٌّ و الظُّمَاٰنَ	شَنَاٰنَ قِیل مِن قُرْاٰن
غیر قُرءًا اول یوسف	همچنین بیت اول از زخرف
که الف هم در آن و محذوفست	از عراقی ثبوت معروفست

فصل در رسم همزه متوسط که بعد الف واقع شود

همزه بعد الف چو شد بمیان	گر بود فتحه دار حذفش دان
همچو اٰبَاۤءَكُمْ ولی مضموم	شده با واو بیگمان مرسوم
همچو اٰبَاۤؤُكُمْ ولی مکسور	کن چو اٰبَاۤئِكُمْ بیا مسطور
لیک اَوْلِیَاۤؤُهُمْ بگذر	نیز از اَوْلِیَاۤئِكُمْ بنظر
بعد از آن اَوْلِیَاۤئِكُمْ دریاب	که بود جای آن سه راحزاب
پس اِلٰى اَوْلِیَاۤئِهِمْ بنگر	که درین جمله ست حکم دگر
شکل همزه که واو یا بود است	عالم رسم حذف فرموده است
هم ز انفال اَوْلِیَاۤؤُهُ را	بخلافست حذف واو ورا
حذف کردن ولی بجمله از آن	الفی کوست قبل همزه از آن

۵ در سوره بقره در اول جزو سوم اولیاؤهم الطاغوت وقال اولیاؤهم من الانس ... بعضهم

۳۲

مثالش جزء اول با جزء ایاست | مدلی جزء اولی همچو یاست
شد چنانکه ... یوسف ... | شده با اختلاف اوش کم
الفش جزء اولی ... دانند | ... در ان اتفاق می آرند

فصل نهم در رسم همزه که ما قبلش ساکن باشد

چون ما قبل همزه شد اسکان | حذف سازش بجمله قرآن
همچو یسئون سیئت و سئل | سوأ و ملء شیئا و یسئل
همزه مؤلا و لیک بیا | نیز النشاة بالف هر جا
ما بدو ما تبوء شد بالف | و فصص لتنوأ شد بالف
دوم اسم بلفظ السوای | بعد او سن الف ...

فصل نهم در تعیین جای کتابت شکل همزه

جای همزه چو تعیین میخوانی | سوف ضبط شکل همزه ...
... بواو یا باشد | و ضبط شکلش بدان ...
... شکل همزه شد محذوف | ...

فصل دهم در رسم همزه که آخر کلمه باشد و ما قبلش صحیح ساکن

آخر لفظ همزه چون باشد | ...
... | ...

همچو لؤلؤ چو شاطئ بیناً — یتبوّؤ بدان و نستهزئ

غیر این حرفها که همزه درست — شد بواو و لعنت قرون پیش آن

اتوکؤ چو تفتؤا یبدؤا — یتفیّؤا چنان دگر یبدؤا

نیز لا تظمؤا ست ما یعبؤا — چون بود اهل فهم لفظ نبؤا

لیک در توبه غیر واو کنند — پس الف را بکن سیاه بود

جا بجا الملؤا چنین آمد — در فلاح انکه اولین آمد

هر سه جا نمل ابدان بیشک — آمده اتفاق در هر یک

در ینشؤا و گر ینبؤا هم — آنچنان ان باختلافی کم

فصل در رسم همزه که آخر کلمه واقع شود بعد الف ممدوده

همزه بعد الف چو شد آخر — صورتش مطلقا بکن ظاهر

همچو ماءً چو فی السماء جاءَ — آمد اما بواو بعضی جا

قبل همزه الف بکن ظاهر — الف کن زیاده در آخر

باید است اولین و شرکؤا — یکمکان هم بسوره شوری

شفعؤا در روم ان سپر — وسط غافر و ما دعؤا دگر

در سبا هم خو فا الضعفؤا — هم بفاطر عباده العلمؤا

ما نشؤا هود و پس علمؤا — غیر انعام آمده است در شعرا

همچنین بشری ست ام لهم شرکوا	هم در انعام اولین و دو جا
پس بصافات اکثکوا بدا	هم بلؤ مبین سبین ثنان
ونبؤا در امتحان آمّا	نیست صورت بهمزه او لی
بعد از قبل واو اندر او	نیست حرفی و نحو بشری شو
متفق هست جمله مذکور	نخلا هست چند جا مزبور
خلف در اعتبار در آتبؤا	سر انعام اول شعرا
نیز لفظ جزاؤ بحشر و زمر	که در آن هر دو واو شد مختصر
لیک در حشر شکل با و حسب	در زمر نیز واو کلا و باست
لیکن اند جزاؤ الحسنی	هم جزاء که هست در طه
در شعرا بواو می آرند	در نبیان بعضی آن واو اند
دیگر آتبؤا که هست یا بدها	قد وقع الاختلاف فیه سواء

فصول در ابدال فصل اول در ابدال الف بواو

سخنی کز بدل الف آرم	اندرین باب چار می آرم
الصلوة الحیوة چون آیند	الف آن بواو بنگارند
لیک اگر مضاف و ضمیر	الف آن جا الف بگیر
چون حیاتی صلاتهم اما	بدو جا آمده ست واو حیا

الربوا ثلث سویه موجود / اصلوة و ثالث که کرده ...

من لبوا العدوة را منوة / الزکوة النجوة سه مشکوة

الربوا در بوا ولی در روم / واو با اختلاف شد مرقوم

فصل دوم در ابدال الف بیا

الف بسم و فصل سه حرفی / کان بود و آید و دگر طرفی

آن الف با الف شده بیا / چون عفا و دنا شفا بعصا

جز سجی والقوی علی و دحی / فازکی و تلی ضحی و طحی

وز ثنی تا سه هست یا یا ی / الف آن بیا بیا بی

چون هو و نه بجز الولی / نیز مکر آیه طغی

هم تقیه در آل عمران است / هم در احزاب انه ... بدانسته

مطلقا در لدی و ... / هم من حیث ان یتش

نیز کان لیک بالقصا / چون الاقصا در اول سبحان

من تولاه رج و کلتا / کهفا و سوی تلی ا

من عصانی دگر ... / طغا الما ... العلم

سیمین و قصص اقصا / اخر فتح سیمان سیما

... الجنتین ... / الف ... آمده است ...

بعد از یا جایز است سقیها | هست حذف یکی ولی اولی
گر بخشی زائده لی سیم | هم بیا نام را و را بهر ابراهیم
گر درین هر دو اختلاف بجاست | در بابیه و قبل میم دو یاست
بالف گر کنی بفهم نکو | هست یکیا و یک الف در او

فصل دوم در اجتماع یائین در حال لفظ یحیی

گر دو یا زیاده از یکیا | جمع گردد بنزد رسم پیدا
چون دو حذف انبا شد جا | با الف کن بدل یکی زینها
مثل متکئین لفظ نبیان | با زیحیای چون هدای بخوان
الحوایا جایکه احیاها | مثل رؤیاک کیر محیاها
لیک یحیی برون بود زین باب | اسمی و فعلیش یکی دریاب
در اصول اختلاف املا هست | ظاهر متن عنیز لفظ بالیاست
وز خلف اختلاف شد پیدا | کس بیکیا بگفت و کس بدو یا
لیک لفظ عقیله و مقنع | هست ظاهر به هر دو یا اصح
در عقیله بعکس شد پیدا | فعل را دو و اسم را یکیا
جیری آن امام رهنما | که بعلم هست دانی و تانی
گفت حذف هست لازم یکیا | هم یحیی اسم به سقیها

صاحب بده آن محقق کار | گروه ورد مبالغه [illegible]

لیک سنت مصحف قول عجیب | لیس [illegible]

گفت در فعلیش الف بربا | غیر انفال کان [illegible]

فصل چهارم در شعر قاه

شد بیا آخر الی و متی | چون بود هر جه علی و حتی

نیز انی ظرف سوا ایهم | هم بلی هم عسی بجای [illegible]

هم لدی هرکجا بود بابا ست | خبر لکن [illegible] کتش الف بابا ست

شد کاین نون اذا الف | لیکن تا لنسفعا با الف

فصل پنجم در رسم تاء تانیث مطوله [illegible]

تاء تانیث اسم کو ته سار | لیک بعضی [illegible]

رحمت الله چار جا بشمر | اندر اعراف هود و روم [illegible]

رحمت ربک اول مریم | ور پی هم دو جا به زخرف هم

نعمت الله در بقره ما نی | نیز در مایده دو هم آری

در براهیم دو ان و تاهی اخر | نحل را همچنان سه تا [illegible] اخر

هم لعمران فاطر و لقمان | لیس [illegible] بطور آخر دان

سنت الاولین و انفال | هم [illegible] ابن حال

هم شجرت الله آخر غافر	بد دو جا نیز آخر فاطر
وز سنت بسوره یوسف و قس	در قصص و دخان شجرات
هود را آن بقیت الله	سوم را فطرت الله
لفظ الات بنجم باشد خاص	اول صاد و لات حین مناص
هست واقع بواقعه جنت	هم بتحریم آمده ابنت
قد سمع و معصیت بجا	هم جملت ز مرسلات بتا
لفظ لعنت بنور و در عمران	چونکه بر کاذبین شده عیان
قصه کوتاه بکن تبا در آن	امرأت چون بشوی شد همراه
دو بیوسف یکیست در عمران	سه بتحریم و یک قصص ساوان
ثبت دان بفاطر و هیهات	همه جا ذات و لات مرضات

فصل در اختلاف تا و اتفاق تا شد

کلمت کن تبا دو تا انعام	کاول یونس آید و در انعام
اتفاق هست اندرین دو مکان	حرف اعراف ملحق است بآن
شد اختلاف لیک دو جا ظاهر	آخر یونس اول غافر
این سه جا گرچه آمده باختلاف	لیک تا کی دراز آمده صاف

فصل ششم در ابدال سین بصاد

در بقره یبصط نویس بصاد — هم در اعراف بصطة نگر یا با

طور را المصیطرون بنگر — غاشیه را بمصیطر دیگر

دومی اول سین نیز بخوانیم — در رسم هر دو جا سین نهادیم

قراءت آخرین بصاد بگیر — رسم هر یک بصاد دیگیر

باب پنجم در وصل و فصل

بر صحیح چو پنجم رقم — بود از وصل و فصل برقم

مشتمل بر دو قسمست قسم اول در پنجم جا موصول

شما الا شیء منها و فیه فصول فصل اول در قطع ان لا

همه جا وصل سازد الا را — قطع کن لیک یازده جا را

اول آن ان لا اقول در اعراف — زانکه لا تقولوا شد و ان صار

باز ان لا اله الا هو — سوره هود هفت موضع او

نیز لا تعبدوا است دوم — هم یس امتحان و دخان

هم بنون کن بنون حج — انبیا را باختلاف روایت

لیک الا کسره دار بود — وصل کن هر کجا دو جا نشود

فصل دوم در قطع امر من ما و ان ما و

وصل مما و اما

کن بیک میم امّن مَن عُسّم — چار جا کن دو میم وازهم

در نسا و توبه و صافات — هم بجا میم سجده مقطوعات

مَلَکَت چون بود پس از مِمّا — قطع مِن کن ز مّا بروم و نسا

قطع شد در منافقون او — آخر آن به اَنفِقُوا مِن مّا

غیر آن هر کجا بود یکجاست — همچنان هَمّن و نیز اَمّا

در یکی سِت هم ازین گون ا — آخر رعد لیک باز نون ست

هم عمّا بود عمّ خلاف — اِن ما نُرِیَنّک
غیر عَن مّا نهوا است عن ا

فصل سوم در قطع لام جاره از ما بعد خود

منشد از لام جدا مجرور — غیر ازین چار کلمه مشهور

در نسا مالِ هؤلاء بدان — مال هذا بکهف و فرقان

یس فمالِ الذین سماج — مال هذا الکتاب لا یغادر ... سِت
منطرا از مال وقف ...

فصل چهارم در قطع ما

قطع فی ما ستا بی ... حروف — در بقره ما فعلن من معروف

جای انبیا عین اروا ... — ازدو فی ما فعلن و ان ما ...

اول مائده نویس جدا — دو ز انعام و ز انبیا یکجا

اول آخر ست هم زمر — ... بود و بود قصه دیگر

یدرککم الموت این ما تکونوا در سوره نسا ... فاینما تولوا فثمّ ... کنتم تعبدون ... اینما یوجهه لا یأت

باز در روم و باز در شعرا | آمده اختلاف بهر قرّا
لیک قطع است در همه او | خاصّه بس قوی است در شعرا
غیر ازین جمله آمده موصول | وندران اتفاق شد منقول

وصل کن فی نکات چون لبیما | **فصل پنجم** | هم نعمّا کانّما مهما

انّما غیر یک سکان کلام | انّ ما توعدون در انعام
انّما غیر انّ ما یدعون | که بلقمان و حج بود مقرون
کلّما هم لی در ابراهیم | هست هر قطع اتفاق ...
مؤمنین نسا بدان بخلاف | هم بملک و فلاح و اعراف
در نسا قطع آمده ... | وصل اندر ... دیگر
وصل کن بئسما اشتروا | بئسما یا خلفتمونی دیگر
شد بقل بئسما خلاف ولی | اندر وصل هست ...
... وصل ... | بئس از ماست ...

قسم دوم آنچه همه جا مقطوع است الا ما ... منها

... الا ... | ... ما ... قطع
هم ... | هم در احزاب و هم ...
هم ... | وصل ... با خلافی ...

این ما ثقفوا ... در احزاب این ما ... البقره ... اینما توجّهه لا یأت ... در شعرا ... اینما کنتم تعبدون وقال ... خلفوا

43

لیک کلا چو غیر لام بود / قطع و کل آن تمام بود

أين ما کان أين ما فاقطع / کن و جا وصل عندهم اجمع

باتولوا فاينما ببقر / با و يوجهه بغير نحل اند

لیک اندر نسا و در شعرا / هم در احزاب قطع آن او

يوم هم هم بفتح میم و جا / مؤمن و ذاریات را ابدا

يوم هم بارزون در اثنا / وصل يوم هم على النار

خاصه شد در بن و جا مقطوع / لکم هم شد ابتدا [illegible]

یعنی چون اند [illegible] / لا حج هم وصل احکمت

الست الهمن بان لن ای / [illegible] این [illegible]

ان لو وان هم است در [illegible] / لیک الکهف بود وصل تما

هم تلک اماره کهف حدا / [illegible] عن من [illegible] و جا

اهل تحقیق گفته اند که آن / [illegible] واقع بغیر این [illegible]

هم [illegible] لفظ الیا / لات حین شا این ام [illegible]

لیک [illegible] در [illegible] / نون [illegible] وصل تا

فصل در ذکر بعضی حروف [illegible]

هم چه اندر کل وان و آن را / [illegible]

لیکن اینجا فهما مسلی ز جدا | کرد بود با ی جر و یا منی جدا
فای تعقیب و تای تنبیه است | لام تاکید و کاف تشبیه است
لام تعریف سین مستقبل | تا رتا لله لام جاره مهل
هم حروف مشبهه بالفعل | با ضمیر یک اسم شد بالفعل

در تتمه باب وصل و فصل سور

وصل با هم مکن و فصل سور | گرچه جمع است با حروف دگر
چون المص بهم | هیچ نباید ز اول میم
شد الر و طسم | چون المر حم
لیک حم عسق سوره شوری | دار از عسق جدا

مناجات الی غافر الذنب الخطایا و مکفر السیئات

یا الهی جدا مکن یک دم | این جدا مانده از خود مکرم
گر خبیث و ریم و ضعیف | وصلم کن بخویش بکرم و لطف
در محبت اگرچه درویشم | ممکن از وصل و فصل حال پریشم
تا بهم دارم سر توحید | ساقطم ساز از اضافت تقیید
تا کشی سوی خویشتن بکمند | گردن من چو دا و گشته بلند
بضعف و عجز | بر در استاده ام چون العلم

خستم از علت گنه یا رب / تو شفابخش کار فرمائے

خستم ده علت خودیم / نیکوئی بدل بکن بدیم

ظاهر و باطنم نکو گردان / ز غنیمتم ده بشیر مردان

گرچه کردم تمام عمر خطا / سعینی کن با لطف خویش عطا

گر شود مضمحل سموم ورو / مندرج جمله علوم درو

از سموم جهان خلاصم ده / بعلوم خود اختصاصم ده

راه سخت فنا کن آسانم / که توانائی و سخن من مانم

سخن چه گویم که ایشد آنم / وآنچه دانی نکو بیانم ده

از بدن چون بدر شود جانم / کن عنایت کمال ایمانم

تا بعون محمد مختار / محو در ذات تو شوم یکبار

جان فشانم بپای آن سرور / سایه رحمتت و بیم بر سر

خاتمه

شکر لله که شد این مجموع / گرد چون ماه بر فلک منزل

متجلی شد بزم اهل صفا / بر کشیده ز رخ نقاب خفا

ورد و گرد شد اهل علوم / [illegible] بهمین سال قدوم

۱۲۴۲

در دگوهر نگر بشش گردون او ماه و پروین بگرد خرمن او

سینه اش پر جواهر مکنون لولوی آنگون نه صد پیر در او

هوش هوشمندان ملبس او عقل کل میزبان مجلس او

روی خود سوی بختیاران کرد لعل و یاقوت وقف یاران کرد

لیک دارد نظر بال نظر گر کند آسیا ز سنگ و گهر

لعل اگر سود بی فرهنگ سنگ بیندش سر به پیش سنگ

منصفی کو خرد مسیر او [illegible] از راه بر فلک

عقل سوی شمار رو آورد شش صد و [illegible]

لعل و یاقوت منتظم گردید که ندیدش بدیده هر که دید

جای آن جوهر بخت باد گر گهر اینچنین گهر باشد

گر بخواهد خدای بخشنده آفتابی شود درخشنده

نور از سر سپهر جهان گیرد نور سر فتح زبان زبان گیرد

سعد صدق جای ناظم باد از لقای مهوشش افتاد

مناجات

یا الهی بحرمت و کرمت بیتیمان سایه حرمت

بیع رسید در شان ‌ ‌ ‌ بولا و محبت ایشان

گر ببخشی بفضل خویشتنم ‌ ‌ ‌ گر خطایی گذشت در سخنم

فیض آن هر طرف روان سازی ‌ ‌ ‌ بند را بر طرف بیندازی

عمر من رفت در تبه کاری ‌ ‌ ‌ بازگشتم بتو که غفاری

گنه از درگه تو دارد باز ‌ ‌ ‌ حسن ظن کرم بسیار روا

تو عظیمی و هر گناه عظیم ‌ ‌ ‌ امر لا تقنطوا پناه عظیم

این قدر سهو و جرمها عظیم ‌ ‌ ‌ کس ببخشد بجز خدای عظیم

گرچه کردم گناه از حد بیش ‌ ‌ ‌ رحمت تو گذشته از حد بیش

شاهم تا رنگ و شیر سیراه ‌ ‌ ‌ راه باریک و در سفر گاه

زیر پا تیغ و تیر بر سر سنگ ‌ ‌ ‌ آن چنین پا هزار و صد فرسنگ

این چنان گر بیکسی یابی ‌ ‌ ‌ وای بیکسی یابی خوانی

بی من اضطرار من رحمی ‌ ‌ ‌ ای خداوندگار من رحمی

ما اسیریم لطف جود کریم ‌ ‌ ‌ بخشش دارم تو عطای عظیم

در پناه رسول کن جایم ‌ ‌ ‌ تا ز پیچ و کرب بپایم

از خودی غیر خود رهایی ده ‌ ‌ ‌ بهر خود آشنایی ده

توبه و عذر بر تو خواستم ‌ ‌ ‌ من ندانم چگونه باید خواست

گن تو تعلیم تا کنم زاری	جبر نقصان بکن کرم یا رب
از در خویشتن مکن دورم	بده از خاک مصطفی نورم

ختم عمرم بمغفرت فرما
استجب ربنا و مولانا

خاتمہ

از عطایای کبریٰ الٰہی و مواہب عظمیٰ نامتناہی کہ ہر زمان و ہمہ آوان شامل حال ہر ذی بال است در ینولا رسالہ مرتع القرآن فی رسم القرآن بصحت تمام و عرق ریزے مالا کلام فاضل جلیل حافظ جلیل سکن گلیں ملہ و دین حافظ غلام یاسین صاحب دام اقبالہ و حسب فرمائش مولوی سلیم الدین خان صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ الے یوم القیام بسعی موفور [illegible] ہوپ پریس لاہور باختتام رسید الحمد للہ علی کل حال و صلی اللہ علی محمد خیر البریۃ و علی آلہ و صحابہ اجمعین ۱۲ کاتب در [illegible] ممتاز بندہ عمر در [illegible] عنہ